

مؤلفه های صراط سلوک با رویکردی به آیات و احادیث

محمد جواد رودگر*

چکیده

بیان صراط سلوک و تبیین مؤلفه‌های آن با رویکردی به آیات و احادیث، از مباحث زیرساختی سیروسلوک به‌سوی خداست و از آنجایی که در سیروسلوک با عناصری مانند سالک، مسلک، مسلوک‌الیه و سلوک مواجهیم، ضرورت علمی - پژوهشی درباره‌ی معنا و مؤلفه‌های صراط سلوک را نمایان ساخته است و ما را بر آن می‌دارد به این پرسش محوری پاسخ دهیم که اگر صراط سلوک در متن وجود سالک تعبیه شده و سالک در حقیقت وجودی خویش یعنی مسلک، به سلوک می‌پردازد، صراط یا مسلک سلوک، چه مؤلفه‌هایی دارد. نوشتار حاضر پاسخی به همین پرسش بنیادین است که در واقع، ماهیت صراط سلوک نیز در پرتو آن روشن خواهد شد. برون‌داد مقاله حاضر نیز عبارت است از: جوهری و اشتدادی بودن سلوک در صراط، تشکیکی و وحدت‌داشتن صراط سلوک، نیاز سالک به معلم و مربی در صراط سلوک و غایت‌مداری آن. ناگفته نماند که در کتاب و سنت، مؤلفه‌های صراط سلوک، بیان شده و در حکمت متعالیه و عرفان وحیانی نیز تبیین شده است.

واژگان کلیدی: صراط سلوک، حرکت جوهری اشتدادی، تشکیک، وحدت صراط، معلم راه و مربی نفوس، غایت‌مندی.

مقدمه

انسان دو نوع سلوک به سوی خدا دارد: ۱. سلوک تکوینی و اجباری؛ ۲. سلوک تشریحی و اختیاری. سلوک تشریحی و اختیاری سالک، نیازمند صراطی است که او را به مسلوک الیه واصل نماید. صراط سلوک تشریحی و اختیاری سالک الی الله، «نفس» اوست؛ به بیان دیگر، نفس مؤمن همان صراط سلوک است؛ چنانکه علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (مائده: ۱۰۵) می نویسد: «أن نفس المؤمن هو الطريق الذي يؤمر بسلوكه و لزومه فإن الحثَّ على الطريق إنما يلائم الحث على لزومه و التحذير من تركه لا على لزوم سالک الطريق كما نشاهده في مثل قوله تعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (انعام: ۱۵۳) فأمره تعالى المؤمنين بلزوم أنفسهم في مقام الحث على التحفظ على طريق هدايتهم يفيد أن الطريق الذي يجب عليهم سلوكه و لزومه هو أنفسهم، نفس المؤمن هو طريقه الذي يسلكه إلى ربه و هو طريق هُداة و هو المنتهى به إلى سعادته. فالآية تجلى الغرض الذي تؤمه إجمالاً آيات أخرى كقوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (حشر: ۱۸ تا ۲۰) فالآيات تأمر بأن تنظر النفس و تراقب صالح عملها الذي هو زادها غدا و خير الزاد التقوى فلنفس يوم و غد و هي في سير و حركة على مسافة و الغاية هو الله سبحانه و عنده حسن الثواب و هو الجنة» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ۶: ۱۶۶).

سلوک، دارای ماهیت «سیر» حرکت آفاقی و «صیر» حرکت انفسی است و این سیر و صیر، عمودی است نه افقی: «سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی و منظور از عمودی در اینجا، عمودی در هندسه الهی

است نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکانت برتر» راه یافتن است نه به «مکان برتر» رفتن؛ از این رو، زاد و توشه ایی طلب می کند تا انسان را در سیر به مکانت برتر کمک کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۱۱: ۲۲۳) و خداوند برای شدن و شکفتن استعدادهای انسان، عقل و وحی را آفرید تا انسان به اراده و اختیار خویش راه صعود یا سقوط را برگزیند و رحمانی یا شیطانی گردد که انسان دل آگاه و خردمند، راه فطرت و صعود را در پرتو انسان کامل و هدایت های تشریحی برمیگزیند و راهی کوی دوست و لقای محبوب می شود.

صیوروت انسان تا مرحله لقای رب، صراطی می طلبد و باید دید آن صراط چیست و در کجاست. در بیرون وجود آدمی است یا در درون وجود او؛ به تعبیر علامه جوادی آملی: «عبد سالک برای رسیدن به لقای خدای سبحان، نیازمند صراطی است که از آسیب کجی و اعوجاج و از دستبرد شیطان مصون باشد و محتاج نور هدایتی است که راه را به وی نموده و او را تا رسیدن به مقصد نهایی رهبری کند. در این آیه، عبد سالک، هدایت به صراط مستقیم را از خدا درخواست می کند و این هدایت همان هدایت تکوینی است؛ زیرا گوینده (نمازگزار یا قاری قرآن) پس از شناخت خداوند و ایمان به او، نور هدایت می طلبد تا در پرتو آن، راه و پرتگاه را بشناسد و چون پویایی انسان دائمی است و راه حق نیز مراحل فراوانی دارد، عبد سالک باید همواره، هدایت به صراط مستقیم را از خدا بخواهد. صراط بزرگراهی است که از سویی به خدای سبحان مرتبط است و از این رو واحد است، نه کثیر و از سوی دیگر، در فطرت یکایک انسان ها قرار دارد و از نهاد آن ها آغاز می شود و از این رو، پیمودن آن دشوار نیست و هر کس آن را ببیند به لقاءالله می رسد» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ۱: ۴۵۶ و ۴۶۰ تا ۴۶۲). لازم است یادآوری کنیم که بحث از صراط سلوک، ریشه در گزاره ها و آموزه های اسلامی و وحیانی دارد و عارفان مسلمان با الهام از کتاب و سنت و هویت سلوک الی الله، همواره از آن بحث کرده اند و در این بین، سنت عرفانی عارفان نجف به دلیل اینکه به معارف وحیانی شریعت حقه محمدیه صلی الله علیه و آله و

و اهل بیت علیهم‌السلام قرب معرفتی و وجودی بیشتری دارد، موضوع صراط سلوک نزد آنان از منزلت بسیار مهم، بنیادی و راهبردی برخوردار است؛ به گونه ای که نقطه عزیمت سلوک در مکتب عرفانی نجف، همانا نفس انسان است که با شناخت همه جانبه آن و شدن در صراط نفس، سالک به سوی مسلوک‌الیه سوق می‌یابد و با رهایی از تعلقات و تعینات نفس، عازم درگاه و سپس بارگاه قدس ربوبی می‌شود و به مقام قرب و لقای حق سبحانه راه می‌یابد و شهود جمال جمیل مطلق شامل حالش می‌شود.

مؤلفه‌های صراط سلوک

چنانکه گذشت، صراط سلوک همان نفس انسان است که تا کرانه‌های ناپیدا، قابلیت استکمال داشته و در راستای قرب وجودی به «کمال مطلق» و «مطلق کمال» صیوروت و تصعید نامحدود دارد؛ تا جایی که سالک، مسلک، مسلوک‌الیه و سلوک یکی خواهند شد و جز مسلوک‌الیه یا غایت قُصوای سلوک باقی نمی‌ماند. اینک لازم است به برخی از مؤلفه‌های صراط سلوک اشاره کنیم:

جوهری بودن سلوک

سلوک در صراط نفس، جوهری اشتدادی است که بصورت مستمر از صورتی به صورت نوع دیگری در حال شدن و گردیدن است؛ مانند هسته‌ای که نهال شده و میوه می‌دهد و نطفه‌ای که انسان می‌شود؛ یعنی حرکت جوهری اشتدادی در فرایندی مشخص رخ داده و سالک در صراط سلوک به سوی مسلوک‌الیه در حال حرکت است؛ حرکتی از ماده به معنا و از طوری به طور دیگر است تا بتواند رشد دینامیکی و دیالکتیکی فعال را تا فتح قله‌های کمال و فتوحات غیبی تحصیل نماید. به تعبیر استاد مطهری: «یکی از مسائل بسیار ظریف و یک نوع روان‌شناسی بسیار عالی و لطیف، نوعی اخلاق به اصطلاح امروزی دینامیک است که عرفا آن را «سیروسلوک» نامیده‌اند و این همان مکانیزمی است که فوق‌العاده باارزش است... و مکانیزم پیشرفت کار قلب و دل را به عنوان «منازل و

مراحل» بیان کرده‌اند» (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۳: ۳۸۹) و آنگاه سلوک در صراط نفس را با محوریت حرکت جوهری چنین بیان می‌کند: «اگر قائل به حرکت جوهری شویم، آنگاه میان فعلیت الف و فعلیت ب جدایی نیست؛ یعنی فعلیت الف و فعلیت ب، هر دو، مراتب یک فعلیت هستند و در عین اینکه مراتب یک فعلیت هستند، از آن رو که خود مراتب به صورت حرکت هست، هر مرتبه‌اش به مراتبی تجزیه می‌شود؛ یعنی هر مرتبه‌اش قوه است برای مرتبه بعدی و فعلیت است نسبت به مرتبه قبلی» (مطهری، ۱۳۸۳، ۷: ۱۸۲).

استاد جوادی آملی نیز پس از بحث حرکت جوهری و ویژگی‌های آن، مقوله حرکت جوهری را نه تنها در مسئله خداشناسی، در مسئله نفس نیز مطرح و بعد از بیان نکاتی درباره رابطه نفس و بدن و حرکت جوهری از منظر ملاصدرای شیرازی، می‌فرماید: «غرض از این تذکر، اهمیت سیر در نفس و تأمل در آن است که راهگشای بسیاری از مسائل عمیق الهی است» (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۲۰۵). در اینجا شایسته است به دو نکته توجه کنیم: نخست اینکه تغییر صورت در حرکت جوهری تدریجی است؛ به این معنا که تحرک و تحول ذاتی در حرکت جوهری، مربوط به صورت است نه ماده: صورت شیء در حال سیلان و تغیر است که فعلیت‌های جدیدی بر فعلیت قبلی افزوده می‌شود. این نکته را می‌توان از مواضع متعدد ملاصدرا در تبیین حرکت جوهری به خصوص حرکت اشتدادی نفس به دست آورد؛

دوم آنکه حرکت جوهری، پس بعد از اُبس است. طبق این نگرش، متحرک در هر مرحله، کمال تازه‌ای را بر روی کمال سابق می‌پذیرد که از این اضافه شدن فعلیت به فعلیت، به اشتداد در جوهر نیز تعبیر می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۰۷). در مقابل این دیدگاه، نگرش خلع و لبس (کون و فساد) است [یعنی این] که متحرک، صورت قبلی را از دست می‌دهد سپس صورت جدید می‌پذیرد. انسان

۱. برای تفصیل نک: (ملاصدرا: الحاشیه علی الهیات شفا: ۱۳۴؛ مجموعه رسائل فلسفی: ۱۴۱؛ رساله فی الحدوث: ۷۵).

در حرکت جوهری خود، همچون خودرو در حال حرکت نیست که مراحل قبلی را رها کند و هر چه را پیموده، پشت سر قرار دهد تا جلو رود؛ بلکه دستاوردهای گذشته خود را پایه قرار می‌دهد و بر روی آن رشد می‌کند؛ از این رو، گذشته انسان و آثار علمی و عملی آن در طی روند رشد محفوظ است (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۳۲۳).

برخی متفکرین پا را فراتر نهاده و حتی تعبیر لبس بعد از لبس را ناتمام دانسته و از تحول صورتی به صورت دیگر سخن به میان آورده‌اند. جوادی آملی در این باره معتقدند: «تعبیر لبس بعد از لبس برای حرکت جوهری که در برابر خلع و لبس است، تعبیر کاملی نیست و پیام حرکت جوهری فراتر از این است. لبس بعد از لبس، حکایت از این دارد که صورت جدیدی که از صورت سابق قوی‌تر است، حضور به هم رسانیده و صورت پیشین را پوشش می‌دهد؛ لیکن پیام حرکت جوهری این است که صورت قبلی متحول و دگرگون می‌شود و صورت جدیدی پدید می‌آید و حدّ جدیدی از این صورت جدید انتزاع می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ۲: ۲۲۳) و به تعبیر صدرالمآلهین: «نفس در آغاز در نشئه حس و طبیعت قرار دارد و بعد به تجرد مثالی و خیالی می‌رسد و در آخر، عقل محض می‌گردد که تمام ادوار این سیرها بر اساس حرکت جوهری اشتدادی صورت می‌گیرد» (ملاصدرا، ۱۳۸۷، ۸: ۴۳۲ و ۴۶۲). و در جای دیگر، در خصوص برتری یافتن انسان از فرشته می‌فرماید: «همانا نفس را شئون و مراحل بسیاری است و با اینکه حقیقت بسیطی است، مراتب وجودی مختلفی دارد که برخی قبل از عالم طبیعت، برخی در عالم طبیعت و برخی هم پس از آن است. آغاز و انجامی برای آن متصور نیست» (ملاصدرا، ۱۴۲۳، ۸: ۳۴۶) حرکت جوهری و اشتدادی انسان، در مرحله جنینی به گونه‌ای است که تصدیق آن، به خصوص با توجه به یافته‌های علوم نو تلاش زیادی نمی‌خواهد. این حرکت، بعد از کامل شدن بدن انسان نیز ادامه پیدا می‌کند که از آن به‌عنوان حرکت جوهری نفس یاد می‌شود.

انسان در این عالم، شبیه جنین در رحم است؛ با این تفاوت که جنین در ایجاد و شکل دهی صورت خود نقشی ندارد^۱ و تبیین دقیق، تعریف و تجویز فلاسفه در بیان ماهیت فلسفه، مبتنی بر استکمال نفس به مرحله نیل به معرفت حقیقت اشیا، مبتنی بر پذیرش حرکت جوهری نفس میسور خواهد شد. تعبیر به «قلب» و دگرگونی آن را که متون دینی به آن اشعار دارد، می توان بیانگر همین تحول و سیوررت ذاتی انسان دانست؛ البته ادراک و فهم این تحول به آسانی فراهم نمی شود. استاد جوادی آملی می فرماید: «مسئله تحول قلب نیز کار بسیار ظریفی است؛ به طوری که گاهی اصلاً دگرگونی آن احساس نمی شود و انسان صاحب دل خیلی باید دقیق باشد تا تحول درون خود را مشاهده کند؛ زیرا برای هر تحولی، دستور خاصی وجود دارد که اگر آن دستور رعایت نشود، ممکن است به خودفراموشی مبتلا گردد؛ زیرا احتمال آن هست که خدای سبحان قلب او را از حالتی به حالت دیگر واژگون کند و او عمری را در همین حال بگذراند و بعدها بفهمد که قلب او زیور و شده است. چون قلب انسان بین دو انگشت جلال و جمال، قهر و مهر، رضا و سخط، قبض و بسط و احیا و اماتة خداست و تحویل و تحول آن، هم سهل است و هم سریع؛ بیش از هر چیز باید مراقب قلب خود بود تا اعتقاد، یا نیت ناپسندی در آن راه نیابد و گرنه مشمول قهر خداوند شده و متحول می گردد و خدا، انسان را کم کم از یاد خودش می برد و نمی گذارد که او [حقیقت] خودش را ببیند؛ بلکه [چنین فردی] فقط حیوانیت و نباتیت و جمادیتش را می نگرد و آن حقیقت اصلی خویش را فراموش می کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۱۲) مقلب القلوب بودن خداوند نیز بیانگر نوع رابطه این تحول و سیوررت با مبدأ دگرگونی آن است.

تشکیکی بودن سلوک

دانستیم که ملاصدرا نفس را مشکک و دارای مراتب مختلف می داند؛ یعنی

۱. برای تفصیل نک: (حسن زاده آملی، ۱۳۸۰: ۴۷۱ تا ۴۷۴، ۱۳۷۵: ۲۱۹ تا ۲۲۲).

نفس، مراتب متکثر و مختلف نباتی، حیوانی و انسانی دارد که همه در نفس بودن مشترک‌اند. نفس در ابتدای پیدایش خود، قوه‌ای است جسمانی و طبق حرکت جوهری، اشتداد وجودی و جوهری پیدا می‌کند و صورت معدنی، نباتی، حیوانی و بالاخره نفس ناطقه انسانی را درمی‌نوردد. موجودی که چنین قابلیت داشته باشد که مراتب مختلف را پشت سر گذارد، موجودی مشکک است. ناگفته پیداست که فهم این مسئله مبتنی بر اصالت وجود و نگرش وجودی به نفس است. ما از رشد انسان در مقاطع مختلف، ماهیت‌های مختلف با تفاوت‌های آشکار انتزاع می‌کنیم؛ اما این ماهیات، همگی نمودی از یک وجود ذومراتب و مشکک است. بر اساس این نگرش، مرحوم سبزواری رحمه الله می‌تواند صورت نوعیه در انسان را واحد متفاضل الدرجات معرفی کند.^۱ در تبیین این قیود می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

اولاً: «تشکیک» به این معناست که هر حدی از حدود و هر جزئی از اجزاء، وجودش برای قوه سابق خود، فعلیت دارد و خود یعنی مجموع این قوه و فعلیت، برای فعلیت لاحق، قوه است و به عبارتی، جملگی ماده و صورتش، ماده صورت لاحق است و این ترتب همان حرکت تشکیکی و اشتدادی است؛ بنابراین، وجود مفروض، وجودی مشکک است؛ یعنی هر مرتبه لاحقیه آن قوی‌تر از مرتبه سابقیه است؛

ثانیاً: با دقت نظر در مفهوم تشکیک، معلوم می‌شود که سیر نزولی از مرتبه شدید به ضعیف، در حرکت اشتدادی تشکیکی نامعقول است؛ زیرا معنای سیر نزولی در حرکت تشکیکی این است که فعلیت ثانویه با حیثیت فعلیت به قوه تقلیل یابد. چنانکه در مقام بحث ما، انسان با فعلیت انسانی، برای حیوان که قوه‌اش بوده، قوه شده و به حیوانیت رجعت کند و هم‌چنین حیوان به مرتبه

۱. ملاهادی سبزواری معتقد است: صورت نوعیه انسان، واحد متفاضل الدرجات است؛ نه اینکه در انسان، صور عدیده‌ای باشد و نه اینکه به نحو ایجاد صورتی و فساد صورت دیگری باشد. برای تفصیل نک: (ملاهادی سبزواری، شرح المنظومه، ۴: ۲۹۰).

نباتی عودت نماید؛

ثالثاً: بر اساس حرکت جوهری اشتدادی تشکیکی، «در هر حرکتی»، «تبدل» صورت می‌گیرد نه تبادل که لازمه این امر، پیوستگی و اتصال و وحدت صورت پیشین و صورت پسین و نیز اتصال و وحدت امکان قبلی و فعلیت بعدی است؛ برخلاف نظریه کون و فساد که بر اساس آن در هر حرکت و تحولی «تبادل» صورت می‌گیرد؛ به این معنا که هر شیئی هنگامی که از حالت بالقوه به حالت بالفعل درمی‌آید، ماده صورت اولی را رها کرده و صورت اولی فاسد و تباه می‌شود، سپس صورت بعدی پدید می‌آید همان‌گونه که امکان قبلی نیز معدوم می‌گردد و فعلیتی جانشین آن می‌شود که لازمه قهری چنین تصویری، گسستگی میان صورت پیشین و صورت پسین و نیز گسستگی میان امکان پیشین و فعلیت جانشین اوست؛^۱ البته چنین نظریه‌ای واضح‌البطلان است؛

رابعاً: در این حرکت مشکک غیرمتواپی، سیر استکمالی نفس به صورت «لبس بعد اللبس» (حرکت تکاملی یا اشتدادی) در مقابل «خلع بعد اللبس» (حرکت تناقصی یا تضعفی یا تنزلی) است (عبودیت، ۱۳۹۲، ۱: ۳۲۸). توضیح مطلب اینکه، نفس در سیر خود به هر مرتبه و درجه‌ای که ارتقا و اعتلا می‌یابد از کمالات مراتب زیرین خلع و برهنه نمی‌شود؛ بلکه بر کمالات آن افزوده می‌شود و به تعبیر دیگر، نفس در سیر استکمالی خود چیزی را وا نمی‌نهد و به هر مرتبه‌ای که می‌رسد، تا انتهای سیر خود آن را حفظ می‌کند. گرچه نفس در هر موطنی، عین آن موطن و متحد با آن می‌گردد و احکام آن موطن را کسب می‌کند؛ هیچ‌گاه به واسطه بساطت وجودی، محدود و محصور نمی‌گردد.

وحدت صراط و کثرت سُبُل

یکی از مؤلفه‌های بنیادین در سیروسلوک، صراط و سبل است که در آیات و احادیث نیز با دلالت‌های تطابقی، تضمینی و التزامی به آن اشاره شده است؛ برای

۱. نک: (مطهری، ۱۳۸۳، ۴: ۴۶).

نمونه، در ذیل آیه «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ لِّهُمَوْلِيهَا»؛ برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می‌گرداند (بقره: ۱۴۸)، علامه طباطبایی فرموده‌اند که این آیه همان‌طور که قابل انطباق بر مسئله قبله است، بر مسئله تکوین نیز قابل انطباق است: «این را هم باید دانست که آیه مورد بحث همان‌طور که با مسئله قبله انطباق دارد، چون در وسط آیات قبله قرار گرفته، همچنین می‌تواند با یک مسئله تکوینی منطبق باشد و بنخواهد از قضا و قدری که برای هر کسی از ازل تقدیر شده خبر دهد و جمله استَبِقُوا الْخَيْرَاتِ بنخواهد بفهماند که احکام و آداب برای رسیدن به همان مقدرات تشریح شده» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱: ۴۹۲) و استاد مطهری نیز گفته‌اند: «هر چیزی در جهان، وجهه و طرفی دارد؛ غایتی دارد که آن غایت را پیش می‌گیرد؛ یعنی اشیا تنها از پشت سر رانده نمی‌شوند که همین علل مادی باشد؛ بلکه به‌سوی جلو هم کشیده می‌شوند، یک جاذبه‌ای هم در جلو دارند که راه خودشان را به‌واسطه آن جاذبه‌ای که از جلو آن‌ها را می‌کشد به‌سوی کمال آینده خودشان می‌پیمایند» (مطهری، ۱۳۷۸، ۴: ۳۳۶).

همچنین، علامه طباطبایی در ذیل آیه ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ (اسراء: ۸۴) می‌نویسند: «آیه کریمه، عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته؛ به این معنا که عمل هر چه باشد مناسب با اخلاق آدمی است؛ چنانچه در فارسی گفته‌اند «از کوزه همان برون تراود که در اوست»؛ پس نسبت شاکله به عمل، نظیر روح جاری به بدن است که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسم نموده و معنویات او را نشان می‌دهد. این معنا، هم با تجربه و هم از راه بحث‌های علمی ثابت شده که میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطه خاصی است و معلوم شده که هیچ‌وقت کارهای مردی شجاع و باشهامت با کارهایی که مردی ترسو از خود نشان می‌دهد، یکسان نیست و نیز ثابت شده که میان صفات درونی و نوع ترکیب بنیه بدنی انسان ارتباط خاصی است: پاره‌ای از مزاج‌ها خیلی زود عصبانی می‌شوند و به خشم درمی‌آیند و طبعاً به انتقام علاقه‌مندند و پاره‌ای دیگر شهوت شکم و غریزه جنسی در آن‌ها زود فوران

می‌کند و آنان را بی‌طاقت می‌سازد» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۳: ۲۶۲). آنگاه نقش مزاج‌ها، طبایع و ملکات انسانی را در ارتباط با اختیار انسان در مقام سیروسلوک و تربیت درونی بررسی کرده و نقش اقتضائی و اعدادی برای همه آنها قائل است. اینک اگر دو آیه یادشده و روایت معروف نبوی «كُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴: ۲۸۲) را کنار هم قرار دهیم؛ می‌توان چنین استنباط کرد که انسان‌ها استعدادهای نهفته مختلفی دارند و به قول مشهور «هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند».

حال مناسب است به مطلبی که در احادیثی وارد شده نیز توجه کنیم تا بتوانیم وارد بحث موردنظر شویم؛ آنجا که پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (کلینی، ۱۴۰۱، ۸: ۱۷۷) و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده: «عَلَيْكَ بِالْأَشْكَالِ مِنَ النَّاسِ وَالْأَوْسَاطِ مِنَ النَّاسِ فَعِنْدَهُمْ تَجْدُونَ مَعَادِنَ الْجَوْهَرِ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَمُدُّوا أَطْرَافَكُمْ إِلَى مَا فِي أَيْدِي أَوْلِيَاءِ الدُّنْيَا فَمَنْ مَدَّ طَرَفَهُ إِلَى ذَلِكَ طَالَ حُرَّتُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۸۱: باب ۸۱)؛ اما قرآن در زمینه وحدت صراط و کثرت سبیل چه می‌گوید؟

قرآن کریم بر اساس «اصل خاتمیت» و عناصری چون «جامعیت و کمال»، دربردارنده همه انتظارها و نیازهای ثابت و متغیر بشر است و یکی از نیازهای اصولی، ثابت و فطری انسان که زیربنای همه نیازها نیز هست معنویت‌گرایی، عرفان‌گروی، گرایش به لقاءالله، میل به تزکیه نفس و تهذیب درون است که با عنوان سیروسلوک به سوی محبوب و معبود از آن یاد می‌شود. مُحال است قرآن کریم که هدف و رسالت اصلی‌اش «انسان‌سازی» است در زمینه‌های تکامل و تعالی وجودی انسان، اصول و معیارها و شرایط و دستورالعمل‌هایی بیان نکرده باشد؛ قرآنی که عصاره پیام‌ها و آموزه‌هایش «توحید» و رسالتش تربیت توحیدی انسان است، امکان ندارد در برابر چنین انتظارها و خواهش‌ها و گرایش‌های انسان بی‌توجه بوده و انسان را رها کند.

قرآن نویدبخش بهترین سخن‌ها و راه‌ها برای هدایت معنوی و تربیت اخلاقی عرفانی انسان است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ (مائده: ۱۵) و به صورت شفاف و روشن فرمود: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده: ۱۶)؛ هر انسانی که در جستجوی رضا و لقای الهی باشد خداوند او را از نعمت‌های خاص معنوی و هدایت‌های ویژه الهی بهره‌مند می‌سازد: الف) هدایت به راه‌های امن؛ ب) خروج از تاریکی و ورود به نور به اذن خدا؛ ج) هدایت به راه راست؛ سپس «طریق احسن» را چنین معرفی می‌نماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت: ۳۳) و مصداق بارز و کامل آن را طریق پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دانسته است «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف: ۱۰۸) در این آیه کریمه، اولاً، مهم‌ترین رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پیروانش همانا دعوت توحیدی قلمداد شد؛ ثانیاً، مبنای دعوت توحیدی، بصیرت و علم به همراه روشن‌ضمیری و خداترسی است؛ ثالثاً، به تعبیر استاد جوادی آملی مراد از سبیل‌الله با عنایت به بسیاری از آیات دیگر که کلمه «سبیل» به «الله» اسناد یافت، راهی به سوی رفع حجاب و پرده‌برداری از اعمال خود آدمیان خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۱: ۴۷۱). چنانکه در جای دیگر، پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در طریق و صراط مستقیم معرفی می‌کند: ﴿وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ﴾ (حج: ۶۷) هدایتی که هم به خدای سبحان استناد دارد: ﴿وَ اللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره: ۲۱۳) و هم به خود قرآن نسبت داده شده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (اسراء: ۹) و هم به رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری: ۵۲).

بر همین اساس، «طریق احسن» و «صراط مستقیم» نیز به «رفیق حسن» توصیف می‌شود تا با نشان دادن مصداق‌ها و الگوهایی که سیر الی‌الله داشته‌اند، سالک حقیقت، راه را گم نکند: ﴿وَ مَن يَطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

عَلَيْهِمْ مِنَ التَّيْبِينِ وَالصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿نساء: ۶۹﴾ همچنین قرآن کریم صراط مستقیم را همان «دین» معرفی می کند: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا﴾ (انعام: ۱۶۱) سپس، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام صراط مستقیم معرفی شده اند: «والله نحن الصراط المستقیم» تا مفهوم و مصداق راه، رونده صراط و مسالک صراط که عین صراط مستقیم است معرفی شوند و انسان در راه شناسی، روندشناسی و راهنماشناسی گرفتار خطاهای مفهومی یا مصداقی نشود؛ چراکه فرمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ (انعام: ۱۵۳) به تعبیر استاد جوادی آملی «صراط مستقیم بزرگراهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است و از این رو، صراط در روایات بر قرآن کریم و امام معصوم علیه السلام تطبیق شده است و همچنین در زبان عربی از بزرگراه به این جهت که رهرو در آن از گم شدن مصون است به «امام» تعبیر می شود: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (حجر: ۷۹) دو شهری که در حادثه هلاکت انطاکیه ویران شد، بر سر بزرگراه مکه به شام بود. حرکت به دنبال قرآن و امام معصوم علیه السلام نیز گام نهادن در بزرگراهی است که یقیناً به مقصد منتهی می شود و صراط، همین بزرگراه است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ۱: ۴۶۷) بنابراین ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل: ۸۹) معنای حقیقی خویش را دارد و راه تکامل به سوی خدا را به صورت جامع و کامل نشان می دهد.

راه های به سوی خداوند از جهت کمال و نقصان و از جهت پرارزش و کم ارزش در جهت قرب و نزدیکی آنها به منبع حقیقت مختلف است؛ اما صراط مستقیم همانند اسلام، ایمان، عبادت، اخلاص و اخبات است و به تعبیر علامه حسینی تهرانی: «صراط مستقیم امری است که در جمیع سیبیل های خداوند تعالی محفوظ است و در عین آنکه سبیل در درجات و مراتبشان اختلاف دارند، صراط مستقیم در همه آنها و با همه آنهاست» (حسینی تهرانی،

۱۳۷۸، ۱: ۲۳ و ۲۴؛ به همین دلیل است که خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ (انعام «۱۵۳»); یعنی مصداق عینی سبیل‌الله را که صراط مستقیم الهی است و تحت اشراف صراط مستقیم و مصداق آن، انسان کامل و معصوم است معرفی و تبعیت از آن را مطالبه می‌کند: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾؛ زیرا سبیل‌الطاغوت و «سبیل‌الغی» در برابر سبیل‌الله و سبیل‌الرشد است.

در عین حال، خداوند به کسانی که اهل مجاهدت و دارای اندیشه و انگیزه و اخلاق و اعمال توحیدی باشند وعده هدایت می‌دهد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت: ۶۹) تا از طریق سبیل‌الله که راه‌های کوچک است به «صراط‌الله» که بزرگراه است، بپیوندند تا سبیل به صراط منتهی شود؛ از این رو، در آیه مورد بحث، ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ (مائده: ۱۶) را مطرح می‌کند و به تعبیر علامه جوادی آملی: «سُبُلُ السَّلَامِ همان سلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد، موت و مبعث است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ۱: ۴۷۳)، همچنین «هدایت به سُبُلِ سلام که با «سلامت به مقصد رساندن» است و ویژه طالبان رضوان الهی است...» (همان: ۴۷۴).

اگرچه سُبُل و راه‌های به‌سوی خدا فراوان است، قرآن کریم صراط مستقیم را بر همه آن‌ها هیمنه و احاطه بخشیده و همه راه‌های گوناگون را جهت داده و به صراط منتهی می‌سازد تا از رهگذر کثرت، به وحدت تبدیل گردند. راه نماز، راه خدمت به خلق، راه حج، راه خمس و زکات، راه امر به معروف و نهی از منکر، راه گِره‌گشایی از مشکلات مردم، راه خدمت به والدین، احترام به رهبر، معلم و همه صاحبان حقوق، راه تجارت مشروع، سیاست عادلانه، عبادت خالصانه، تعلیم و تربیت الهی و... از این رو، همه احکام و حکم الهی مصداق ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ است (حسینی تهرانی، ۱۳۷۸، ۱: ۱۲۸ تا ۲۳۴) و از نظر مصداقی و کارکردگرایانه نیز «نور» و «صراط مستقیم» به وجود مقدس

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی یا همه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفسیر شده است.

وحدت صراط و سالک، یکی از مباحث مفهوم‌شناختی و مصداق این است که صراط سلوک با مقوله «امامت و ولایت» از حیث علمی و «امام» و «ولی» از جهت عملی گره خورده است و این حقیقت، گویای سلوک در صراط در پرتو هدایت عام (ارائه طریق) و خاص (ایصال به مطلوب) امام و معیت عامه و خاصه ولی خداست. همان‌طوری که در احادیث و روایات نیز بدین معنا اشاره شده؛ چنانکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: «معاشر الناس أنا صراط الله المستقیم الذی أمرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه أئمة یهدون بالحق و به یعدلون» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۳۷: ۲۱۲). در آیه ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۱۵۲) اشاره شده که مراد از «صراطی» هم می‌تواند راه خدا و هم می‌تواند راه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که راه خداست، باشد و عترت طاهره عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدا نیستند و همه، حقیقتی واحدند که ظهورات متعدد دارند.

معلم محوری و مربی محوری

معلم صراط سلوک و مربی سالک همانا پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عترت پاک ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند که در عرف عرفان به استاد خاص معروف‌اند و استاد عام نیز شاگردان مکتب نبوت و امامت‌اند که از زمره عالمان ربانی و عارفان صمدانی‌اند. برخی از بزرگان فلسفه و عرفان، سرّ جامعیت و کاملیت انسان کامل در بهره‌مندی از کمالات مراتب عالم وجود را در برخورداری از «مزاج معتدل» دانسته و فرموده‌اند: «اشرف نفوس به متعادل‌ترین مزاج تعلق می‌گیرد و چون مزاج انسان کامل، متعادل‌ترین مزاج است، شریف‌ترین نفس در آن مزاج واقع شده است» (ابن‌سینا، ۱۳۸۴، فصل آخر از نمط دوم). بر این مبنا، انسان کامل، کمالات تمامی مراتب - از عالم وحدت و جلا تا عالم کثرت و استجلا - را داراست و چون عالی‌ترین سیر نفس را در اسفار اربعه داشته، بهترین مربی و

استاد نفوس مستعده در طی این اسفار است.

نفوس انسان در سیر استکمالی خویش به «تربیت استاد» محتاج است تا آن را از حالت استعداد محض به فعلیت برساند و حجاب‌های ظلمانی و نورانی را در طی مقامات معنایی از راه بردارد. رفع حجاب‌ها در ظلمانی به «ترک» و در نورانی به «درک» است و این حقایق سلبی و ایجابی در حرکت جوهری اشتدادی و حرکت حَبّی اشتیاقی، به تدبیر و تصرف و تعلیم و تسلط استاد کامل، در زمانی طولانی به تدریج امکان‌پذیر است. در این میان، استاد باید به تجلیات ذاتیه ربانیه از تجلیات صفاتیه و اسمائیه رسیده باشد و از این‌روست که بزرگان معرفت و معنویت گفته‌اند: استاد دو قسم است: ۱. استاد خاص؛ ۲. استاد عام. استاد خاص منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که همانا نبی و خلفای خاصه او هستند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱: ۱۶۶) و استاد عام به‌خصوص مأمور به هدایت نیست؛ اما داخل در عموم ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۴۳) است.

علامه حسینی تهرانی نوشته‌اند: «اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمان ممکن است متعدد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین؛ لیکن امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مُهْمِین بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست و تمام اولیا تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او. برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد و این همان مرافقتی است که مصنف فرموده است؛ زیرا که مرافقت از رفاقت و رفیق، مشتق است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست؛ بلکه مرافقت روحی لازم است و این مبتنی است بر آنکه همان‌طور که روح ولی بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود و عملاً سیر و حرکت سالک به‌واسطه این مرافقت با امام صورت گیرد که مصنف علیه السلام از او

تعبیر به استاد خاص فرموده است و از زمان غیبت کبری منحصرأ اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجة الله البالغة محمدبن الحسن العسکری علیه السلام؛ اما سایر اولیا که دستگیری می کنند، اولاً به تبعیت از استاد خاص است و ثانیاً لزوم دستگیری آنان از دیگران، در ظرف عدم تمکن از استاد خاصی است؛ اما در زمان تمکن دستگیری آنان ضرورتی نیست؛ گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد و مرافقت سالک به استاد عام نیز لازم است؛ زیرا نفحات رحمانیه از جانب ربّ العزّه، توسط حجابِ اقرب که همان استاد خاص است توسط قلب استاد عام به سالک می رسد؛ بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که [در این صورت] از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند و...» (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱: ۱۶۶ و ۱۶۷).

استاد جوادی آملی می فرمایند: «صیوررت منسجم انسان که سفر مضبوط اوست، منزلی دارد که سالکان صالح باید آنها را بشناسند و با همهرهی خضر طی کنند» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ۶: ۲۳۱) و در میان بزرگان عرفان و اخلاق، نظر امام خمینی درباره ضرورت و اهمیت برخورداری از استاد سلوکی، ممتاز و برجسته است. ایشان در برخی آثار عرفانی خود، ضمن آنکه در جریان سیر و سفر انفسی، بروز شطح و شطحیات را از نقصان سالک و سلوک و بقای انیت و انانیت دانسته اند: «و لذلک بعقیده اهل السلوک لابد للسالک من معلّم یرشده الی طریق السلوک، عارفاً بکفیّاته غیر معوّج عن طریق الریاضات الشرعیة فانّ طرق السلوک الباطنی غیر محصور بعدد انفاس الخلائق» (خمینی، ۱۳۸۴: ۸۸)؛ بر این اساس، همه منازل و مراحل سلوک باید با اشراف و مراقبت انسان کامل، که از قبل این، راه را طی کرده و از راه و رسم منزلها آگاه است، صورت گیرد و اگر همت انسان کامل بدرقه راه نباشد، خطر گمراهی وجود دارد. عرفا از انسان کاملی که باید همراه نوسفران باشد، تعبیر به «طایر قدس» یا «خضر» می کنند (مطهری، ۱۳۸۳، ۲۳: ۲۶ و ۲۷).

نتیجه‌گیری

با عنایت به صراط سلوک، می‌توان مدعی شد که این صراط دارای مؤلفه‌هایی همانند جوهری‌بودن سلوک و حرکت نفس است و همه حرکت‌ها نیز تابعی از حرکت در جوهر نفس خواهد بود. در واقع، حرکت جوهری، نفس است که در صراط تکامل، از طوری به طور دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر متحول شده و مقامات معنوی را تا فتح قله‌های کمال امکانی تحصیل می‌نماید. افزون بر این، حرکت نفس نه تنها جوهری است، اشتدادی نیز هست. این حرکت جوهری اشتدادی، همان تشکیکی و ذومراتب است و آیت تشکیکی‌بودن عاملی است که سالک را از صیوروت و شدن در مرحله «لهم درجات» به مرحله «هم درجات» می‌رساند.

علاوه بر مؤلفه‌های جوهری‌بودن، اشتدادی‌بودن و تشکیکی‌بودن صراط سلوک، یکی از مؤلفه‌های دیگر این واقعیت است که صراط سلوک واحد بوده و در درون صراط واحد، سبب مختلف تعبیه شده است؛ به بیان دیگر، بر صراط سلوک، وحدت صراط و کثرت سبب حاکم است. از جمله مؤلفه‌هایی که در نوشتار حاضر مورد تحقیق و تدقیق قرار گرفت این بود که صراط سلوک دارای غایتی است و غایتش، وصول به حق، تبارک و تعالی و قرب وجودی به اوست و سالک در این طیّ طریق، محتاج معلم راه، خضر طریق و مربی صاحب نفس قدسیه و زکیه است تا او را به سرمنزل مقصود و غایت قصوای کمال وجودی‌اش برساند.

فهرست منابع

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۳۸۴) الإشارات و التنبیها، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، قم: مطبوعات دینی.
۲. بحر العلوم، سید محمد مهدی بن مرتضی (۱۳۷۸) رساله لب اللباب، با نقد و شرح علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، مشهد: انتشارات نور ملکوت قرآن.
۳. جوادی آملی، (۱۳۷۵) ریحی مختوم؛ شرح حکمت متعالیه، قم: مرکز نشر اسراء.
۴. _____ (۱۳۷۵) نصوص الحکم بر فصوص الحکم، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۵. _____ (۱۳۷۹) تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم: مرکز نشر اسراء.
۶. _____ (۱۳۸۰) عیون مسائل النفس و سرح العیون فی شرح العیون، ابراهیم احمدیان و سید سعید بابایی، قم: انتشارات قیام.
۷. _____ (۱۳۸۴) تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۳) ده مقاله پیرامون مبدا و معاد، تهران: انتشارات الزهراء.
۹. _____ (۱۳۸۱) ادب فنای مقربان؛ شرح زیارت جامعه کبیره، قم: مرکز نشر اسراء و دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۴) هزار و یک کلمه، قم: بوستان کتاب.
۱۱. حسینی تهرانی، محمد حسین (۱۳۸۴) مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. _____ (۱۴۲۱) رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی.
۱۳. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰) زاد المسافر، شرح سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۴. _____ (۱۳۶۱) تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.

۱۵. _____ (۱۳۶۲) رسائل فلسفی، المسائل القدسیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
۱۶. صدرای شیرازی (۱۳۸۷) مبدأ و معاد، قم: بوستان کتاب.
۱۷. _____ (۱۴۲۳) الاسفار الاربعه بیروت، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۸. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۳) تفسیر المیزان، محمداقصر همدانی، قم: انتشارات اسلامی.
۱۹. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۲) درآمدی به نظام حکمت صدرائی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۱) اصول کافی، بیروت: دارالصعب.
۲۱. مجلسی، محمداقصر (۱۴۰۳) بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۳) مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.